

لوگوس*

۱ بین النهرین، هند، ایران، یونان

علی محمد ولوی

عضو هیئت علمی گروه الهیات

چکیده . موضوع "لوگوس" [λόγος] یکی از مهمترین مباحث مطرح شده در علوم انسانی و معارف الهی است. این موضوع در حوزه‌های مختلف معرفت، اعم از فلسفه، عرفان، کلام، کیهان‌شناسی، آفرینش و... مطرح بوده و هست. این مفهوم در یونان با عنوان "لوگوس" در عهد عتیق، همرا [Memra] و گاه حکمت [sophia] در مسیحیت و اسلام "کلمه" و در سایر مکاتب الهی و بشری، با عناوین دیگر، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در این مقاله، مفهوم و تاریخچه موضوع، همچنین نظرها و دیدگاه‌ها در این زمینه، مورد بررسی قرار گرفته است. در قرآن مجید بیش از هشتاد بار "کلمه" و مشتقات آن بکار رفته است و این خود اهمیت موضوع را نشان می‌دهد. این موضوع یکی از ارکان عرفان اسلامی، مخصوصاً "عرفان ابن عربی" است. قسمت دوم این مقاله‌گه شامل مباحث مربوط به بهبود مسیحیت و اسلام است در شماره آینده نشریه علمی چاپ خواهد شد.

پرتال جامع علوم انسانی

مباحثی است که ذهن بشر - در طول تاریخ - به آن مشغول بوده است. هرچند بسیاری از محققین، هراکلیتوس (Heraclitus) را پایه‌گذار اندیشه لوگوس دانسته‌اند، اما اگر بپذیریم که این مفهوم در نزد اقوام و امم عالم، قبل از قرن ششم قبل از میلاد وجود نداشته است، مسلماً گرفتار قضاوتی عجولانه شده‌ایم.

لوگوس (λόγος) یکی از پیچیده‌ترین مفاهیم مطرح شده در مکاتب مختلف فکری است. علل و عوامل این پیچیدگی بسیار است. شمول و گستردگی مفهوم، معانی متعدد در زبانهای مختلف، مطرح بودن موضوع در زمینه‌های گوناگون چون دین، فلسفه، کلام، عرفان، اسطوره-شناسی و کیهان‌شناسی از جمله این عواملند. شاید بتوان ادعا کرد که تفکر و تعمق در این موضوع، یکی از مهمترین

اصولا از آنجاکه این بحث ریشه در موضوع آفرینش و خلقت دارد و آفرینش هم موضوعی است که همیشه ذهن آدمی را به خود مشغول داشته است، بنابراین، دربرنگی مفهوم لوگوس، به قدمت بحث خلقت و آفرینش است. ویژگی دیگر موضوع، این است که مرز نمی‌شناسد و همانند آفرینش و موضوعات مشابه، اغلب اقوام و جوامع در اطراف آن به تعمیق پرداخته‌اند. جالب اینک گاهی بدون آنکه تاثیر و تاثری در کار باشد، به برداشتهای کاملا مشابه رسیده‌اند.

لوگوس یعنی چه؟

واژه لوگوس یونانی است، بنابراین، باید معنی این کلمه را در خاستگاهش مورد بررسی قرار داد. لوگوس و مشتقات آن در آثار متفکران یونانی در معانی و مفاهیم زیر به کار گرفته شده است:

- ۱- مجموعه (Collection) و با هم نهادن (gathering) . این معنی بیشتر در آثار هرودوت و تراژدی نویسهای یونانی به کار رفته است.
- ۲- محاسبه (reckoning) و شمارش (counting) و مواردی از استعمال این مفهوم از لوگوس، در آثار آریستوفانس و هرودوت دیده می‌شود.
- ۳- محاسبه کردن (calculation)
- ۴- شرح ، بیان علت ، حساب (accounting)
- ۵- در نظر آوردن ، به حساب آوردن ، مرور

- کردن ، ارزشیابی ، ارزش ، (consideration, review, evaluation, value)
- ۶- جمع زدن ، حساب کردن (to count up).
- ۷- روایت (narrative) این تلقی در آثار هومروسیود بیشتر دیده می‌شود.
- ۸- داستان ، الفسانه (fable) ، که بیشتر در آثار افلاطون ، در این معنی به کار رفته است.
- ۹- الفسانه (legend) ، در آثار هرودوت .
- ۱۰- امثال باستانی (Ancient proverb) ، در افکار فیثاغورث و پیندار.
- ۱۱- داستان (story)
- ۱۲- قول (Promise)
- ۱۳- شهرت نیک یا بد (good or evil reputation)
- ۱۴- سنت (Tradition) ، بیشتر در آثار هرودوت و سوفوکلس .
- ۱۵- نگارش (writing) ، در آثار هرودوت افلاطون و پارمنیدس .
- ۱۶- نطق (speech)
- ۱۷- مکالمه (conversation)
- ۱۸- نسبت ریاضی (Math. proportion)
- ۱۹- چیز (thing)
- ۲۰- رابطه (relation)
- ۲۱- عنصر (element)
- ۲۲- امر (command)
- ۲۳- کلمه (word)
- ۲۴- قاعده (Formula)
- ۲۵- اصل (Principle)
- ۲۶- عقل جهانی (Cosmic Reason)
- ۲۷- عقل (reason)

1- G.Kittle / P. 73 .

2- Ibid, P., 73

3- Kittle , PP. 14-75 .

4- D., Dagobert, Dictionary of philosophy, 1962, P. 183 .

5- Ibid, P. 183.

6- Ibid, P. 183.

7- Ibid, P. 183.

8- Kittle, P. 75. and Dictionary of philosophy, P. 183.

انسانها- صرفنظر از موقعیت مکانی و زمانی زندگیشان- به مشترکاتی در تفسیر و توجیه نظام هستی میرسند، بیآنکه از یکدیگر تاثیر گرفته باشند. اگر در میان دو جامعه جدا از هم، مثلا زاپن و مصر، به تلقی مشابهی از موضوعی چون تثلیث برخورد کنیم، نباید تصور شود که قطعاً یکی از دیگری تاثیر پذیرفته است. انسانها، با مشاهده تحولات طبیعت (که تقریباً در همه جا یکسان است) می‌توانند- بیآنکه با یکدیگر مرتبط باشند- به تفاسیری مشابه از عالم وجود برسند. موضوع لوگوس هم یکی از همین موضوعات است. بنابراین، قبل از آنکه موضوع را در یونان مورد مطالعه قرار دهیم، بهتر است نگاهی گذرا به سیر این اندیشه در چند نقطه دیگر عالم داشته باشیم.

سابقه موضوع در بین النهرین

تاکنون در میان اهل تحقیق، بیش از همه محقق انگلیسی، استفان لانگدون (Stephen Langdon) برای یافتن منشاء این فکر در بین النهرین و بابل کوشش کرده است. غیر از او دین شناس هلندی به نام "بوهل" (Böhl) در این جهت به مطالعه و تحقیق پرداخته است.^۹

به عقیده لانگدون، دو منشاء اصلی برای مفهوم لوگوس در میان اساطیر بابلی می‌توان یافت. مومو (Mumu)، که بیانگر قدرت خلاقه است و انلیل (Enlil) در اسطوره انومالیش (Enuma Elish)^{۱۰} لانگدون، ضمن اعتراف به پیچیدگی مفهوم مومو، سعی دارد آن را معادل صوت (noise)

بنابراین واژه لوگوس، در زادگاهش نیز با معانی و تعابیر مختلف به کار گرفته شده است. علیرغم این تعدد معانی و تعابیر، نزدیکی- و در مواردی- مشابهت آنها را نباید نادیده انگاشت. به طوری که شاید با اندکی جرح و تعدیل، بتوان تعابیر فوق الذکر را جمع بندی کرد و نهایتاً، به سه مفهوم کلی "کلمه"، "قاعده" و "عقل" رسید.

نکته قابل توجه اینکه سه مفهوم فوق، بترتیب، بیانگر سیر تحول مفهوم لوگوس در یونان باستان است. توضیح اینکه در یونان قبل از فلسفه، یعنی در هومروسیه، لوگوس بیشتر به معنی حکایت، روایت و کلمه به کار رفته است. اما اندیشمندانی چون فیثاغورث و هراکلیتوس، آن را به معنی نسبت، قانون و قاعده به کار برده‌اند. درسومین مرحله با ظهور آناکساگوراس (Anaxagoras)، لوگوس به معنی عقل (reason) مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

سابقه تاریخی موضوع

بسیاری از محققین معتقدند اولین کسی که موضوع لوگوس را با نوعی تلقی فلسفی- عرفانی مطرح کرده، فیلسوف ایرانی مشرب یونان، یعنی هراکلیتوس است.

هرچند این سخن در اصل درست است و ایرادی متوجه آن نیست، اما نمی‌توان پذیرفت که مفهوم لوگوس قبلاً از هراکلیتوس وجود نداشته است.

9. W.F. Albright "The supposed Babylonian derivation of the logos"

Journal of Biblical literature, P.143.

10. Ibid, P.144.

می‌آید. رعد همان صوت است که به دنبالش آمیزش صورت می‌گیرد و آبهای شیرین باران (آپسو) و شور دریا (تیامت) درهم می‌آمیزند و این نوید خلقی جدید است. رعد غرشی است که زاینده‌گی در پی دارد، فریاد ایجاد و کلمه خلاق (creative word) است. البته با توجه به شرایط جغرافیایی حوزه مدیترانه و بین‌النهرین، چنین برداشتهایی چندان دور از ذهن نیست، ولی از خود اسطوره و مفاهیم مطروحه در آن، نمی‌توان بطور مستقیم این موضوع را برداشت کرد.

این درحالی است که در همین اسطوره و اساطیر مشابه، می‌توان مفاهیمی یافت که بمراتب، به مفهوم لوگوس نزدیکتر است.

انلیل (Enlil) یا الیل (Elil) یکی از خدایان بزرگ حوزه مدیترانه و بین‌النهرین است که عموماً به عنوان رب طوفان شناخته می‌شود. او مجری تصمیمات مجمع خدایان بوده، غالباً، رهبری جنگها و نبردهای سخت را به عهده دارد. به نظر می‌رسد که در اسطوره انوما‌الیش، آن هنگام که خدایان از سوی نیروهای خاوسی (آپسو، مومو و تیامت) تهدید می‌شوند، منجی خدایان اوست.

لانگدون معتقد است که انما الیل (Enema Elil) سومری معادل صوت (قول) بهوه (ôl yahweh) عهد عتیق است و معادل بابلی آن امت الیل (amat Elil) (کلام الیل) می‌باشد. نکته قابل توجه، تفاوت صوت (noise)

دانسته، دامنه بحث را به کلمه خلاق (creative word) بکشاند و در نهایت ارتباطی میان این بحث و موضوع عقل خلاق (creative reason) برقرار کند. کوششی صرفاً ذهنی که به نظر می‌رسد به واقعیت چندان نزدیک نباشد. جهت اثبات این مدعا، نگاهی به اسطوره انوما‌الیش که مرجع سخن لانگدون هم هست، می‌افکنیم.^{۱۱}

آن زمان که هنوز تصور آسمان بالای سرمان ممکن نبود.

آن زمان که حتی نامی برای زمین سخت‌زیر بایمان اندیشیده نمی‌شد.

آن زمان که تنها آپسو (Apsu) به وجود آورنده آنان (زمین و آسمان) و مومو و تیامت (الهدای که همه آنها زندگی داد)

آبهایشان را با یکدیگر درآمیختند

مومو در اساطیر بابلی و در اسطوره انوما‌الیش، در شمار خدایانی است که نیروهای منفی عالم وجود را تشکیل می‌دهند و با هرگونه جنبش، تحرک و تلاطم مخالفند. آپسو خدای آبهای شیرین است و تیامت خدای آبهای شور. مومو در اساطیر بابلی کارگزار آپسو است. بنا براین، آیا نمی‌توان این احتمال را مطرح کرد (همان طور که باکوپسن گفته است)^{۱۲} که مومو توده‌های آبری است که حامل باران (آبهای شیرین) می‌باشد و مظهر هیچ‌گونه فعل و انفعالی نیست؟ تنها در یک صورت است که می‌توان به نتیجه‌ای مشابه آنچه لانگدون می‌گوید، رسید و آن اینکه فرض فوق، یعنی توده‌های دخان و آبر بودن مومو را بپذیریم و سپس استقلال کلمه که معمولاً، باران به دنبال رعد و برق

11-Albright, P.145.

12-H. Frankfurt. T., Jacobson, Before philosophy, Pelican books, 1951,

P.184 .

13-Before philosophy, P.154 .

از خوف حضور تو جنبندگان آسمان
می‌جنبند،
خدایان در مقابل فرامین تو سر
تعظیم نرود می‌آورند

کاملاً آشکار است که آنو، منشاء و مبدا
قدرت است. امر او مطاع است و کلمه امر
از دهان او خارج می‌شود. او امر به
خلقت زمین و آسمانها می‌دهد. بنابراین،
آیا نمی‌توان آنو و کلمه او را معادل
مناسبتری برای لوگوس دانست؟

یاب مدعی دیگر در مجموعه خدایان بابلی
از همه شاخصتر، مردوک یا مردوخ
(Marduk) است. ظهور و سلطه او ظاهراً
مطلوب مجموعه‌ای از تحولات گسترده سیاسی
و اجتماعی حوزه بین‌النهرین است، که
منجر به غلبه بابل بر سایر شهرها شد.
همواره در منطقه بین‌النهرین، غلبه
شهری بر شهر دیگر، به معنی غلبه خدا
با خدایان آن شهر نیز بوده است.
در اساطیر متأخرتر، منطقه بین‌النهرین
مردوخ جای آنو را گرفته است.

"ای آنکه در میان خدایان کهنسال نفوذ
و اعتبار داری
مرتبت دست یافتنی نیست. فرمان تو
فرمان آنوست"
اصولاً امر، زاپیده و نتیجه قدرت است.

در حوزه بین‌النهرین، این موضوع به
عنوان اصلی قطعی مطرح بوده است،
چنانکه خدایان برای اطمینان از قدرت
مردوخ، از او می‌خواهند امر کنند. آنان
در پی آنند که بدانند آیا کلمه امر
مردوخ می‌تواند سر منشاء "بودن" و "نبودن"،
"ایجاد" و "افنا" گردد.

و کلمه (word) است. تفاوت لانگدون
نمی‌تواند صحیح باشد، چراکه او انما
(enema) را معادل (kōl) آورده و
نه ممرا (Memra).

مفهومی که از لوگوس در این ارتباط
می‌توان فهمید، بیشتر، معادل ممرا
(Memra) در عهد عتیق است. بنابراین،
انما لیل نمی‌تواند بار مفهوم لوگوس
را تحمل کند.
معلوم نیست چرا محققینی چون لانگدون و
آلبرایت که اختصاصاً در موضوع منشاء
بابلی لوگوس تحقیق کرده‌اند، وجود آنو
(Anu) و ارتباط این مفهوم و مفهوم
لوگوس را نادیده گرفته‌اند.
آنو خدای آسمان و برترین خدایان است.
او مثل اغلای همه خدایان، و در عین حال
همه پادشاهان است! او قدرتی است که
به کمک انلیل عالم را از حالت خائوسی
بیرون آورده و به آن نظم و نظام داده
است. فرمان و امر او اساس زمین و
آسمانهاست. در اسطوره عروج اینانا
(Elevation of Inana) خدایان به آنو
چنین می‌گویند:

ای آنو، آن زمان که فرمان عظیم
تو صادر می‌شود
چه کسی می‌تواند به آن نه بگوید؟
ای پدر خدایان! به فرمان تو
آن هنگام که بنیاد زمین و آسمان
تعلق می‌گیرد،
کدامین خدا قادر به روگرداندن
است؟
ای دارنده حلقه و تکیه و عصای
پادشاهی
ای برترین خدایان، که امر تو
مطاع است
شگفت‌انگیز پادشاهان!
به الفاظ (کلمات و اوامر) مقدس
تو
ایچی جی (Igi)ها گسردن
نهاده‌اند

از آنها متأثر از عواملی چند - از جمله عوامل سیاسی و اجتماعی - است.

خدایان) به مردوخ - این بزرگ-زاده خدایان - گفتند:

مفهوم لوگوس نزد هندوان

با تعمق در متون مقدس هندی چون وداها (vedas) اپانیشادها (upanishads) برهمنانها (Brāhmanas) و... میتوان به مفاهیم مختلفی از لوگوس دست یافت.

ریگ ودا، قدیمیترین کتاب مقدس موجود است. در یکی از سرودهای ریگ ودا، خدایی یگانه، با نامها و عناوین مختلف، چون ویشواکارما (viśva karma)، پوروشا (puruṣa) و پراجاپاتی (prajāpati)، جلوه میکنند. او خالق و به وجود آورنده همه چیز است. همه این عناوین را میتوان به نوعی با مفهوم لوگوس مرتبط دانست، لکن آن کلمه‌ای که بیش از همه، هم در اپانیشادها به لوگوس نزدیک است، بیضه جهانی (بیضه زرین) (hiranya grabha)^{۱۵} میباشد.

فرمان به نیستی و هستی بده، که هر دو میبایست تحقق یابند
آیا کلمه تومی تواند این پارچه را
محو نماید؟
و سپس با کلمه‌ای دیگر آنرا ظاهر
گردانی؟
او (مردوخ) امر کرد و با کلام او
پارچه ناپدید شد
دو باره امر کرد و پارچه ظاهر
گشت
خدایان، قدرت کلام (امر) را دیدند
غریبشان برخاست که "مردوخ"
پادشاه است.

پادشاهی در این متن فرهنگی، بیانگر قدرت است. مردوخ قادر است و صدور امر، نتیجه بلاتردید قدرت میباشد.

از مجموع آنچه گفتیم، شاید بتوان به دو نتیجه کلی رسید:

۱- از دیدگاه با بلیان خلقت و آفرینش عالم محصول و معلول "امر" است و این همان اولین تلفی از لوگوس میباشد.

در آغاز هیرانیا گربها (بیضه زرین) برخاست
که شهریار همه مخلوقات بود
او این آسمان و زمین را استوار ساخت.

او خدای خدایان است.
ای پراجاپاتی تویی که بر همه موجودات فرمانروایی میکنی و جز تو کسی نیست.^{۱۶}

۲- لانگدون و همفکرانش معادل خوبی برای پیدا نکرده‌اند. اگر بخواهیم معادل بهتری برای مفهوم لوگوس پیدا کنیم، بهتر است به سراغ آنو و مردوخ برویم، نه خود آنان بلکه کلمه امرشان. البته نباید ترتیب و تقدم تاریخی را در این بررسی نادیده انگاشت. به عبارت دیگر آنو، ائا، انلیل و مردوخ نباید به عنوان خدایان معاصر و رقیب تصور شوند، بلکه سلطه هر یک

۱۵. هیرن به معنی طلا، ظرف زرین، و گربه به معنی تخم و بیضه است، که در مجموع میتوان آن را بیضه زرین معنی کرد - که در واقع، مجمع عناصر بسیط میباشد. (ر.ک. فرهنگ اصطلاحات مانسکریت اپانیشادها)
۱۶. سرود ۸۱ از کتاب دهم ریگ ودا.

در سرود آفرینش ریگ ودا " عقل " واسطه درک، علت خلقت و آفرینش معرفی شده است.

کاملاً آشکار است که بیضه زرین، مظهر شکست و ظهور است، در آنهاست ~~سار~~ اودا

آنگاه که نه هستی بود (asat) و نه هستی (nasat)

آن واحد دمید، بیولفه، با قدرت خودش
این همه آب بود نامتعیین و بی نشان
اولین چیزی که در ازل از این واحد مادر شد
آرزو (kama) بود، که نخستین هسته عقل شد.
دانایان به کمک عقل، به تامل پرداختند

در یافتند که هستی، ریشه در نیستی دارد

در دنباله سرود می‌خوانیم:

با این تجلی خدایان اند که بعد در وجود آمدند
.....
تنها او، آنکه در رفیعترین آسمانها جای دارد
تنها او می‌داند، شاید او هم نداند
تکریم و تعظیم به نفعه حیات که عالم مطیع اوست.

کیث (keith)، هندشناس انگلیسی، معتقد است که می‌توان نوعی تثلیث را از این سرود استخراج کرد!

مفهوم خالق که پدید آورنده و هستی بخش است (محرك نخستین) آنها که به منزله ماده اولیه‌اند

در آغاز، این بیضه زرین رشید کرد

و چون پدید آمد، آن را یگانسه سرور حیات و موجودات دانستند.
و او زمین و آسمان را استوار ساخت.

در ابانیشادها این مفهوم بیشتر توضیح داده شده است:

در آغاز این عالم آب بوده، فقط آب دریا

آنها گفتند، چگونه می‌توانیم تولید مثل کنیم؟

و به ربافت پرداختند چون حرارت تولید شد، بیضه زرین پدید آمد.

در آن هنگام، زمان وجود نداشت.

بعد از یک سال مردی به وجود آمد و زنی ظاهر شد و سپس گاو

پراجا پاتی (مرد) این بیضه زرین را شکست و یک سال روی آنها ماند.

در پایان سال، کوشش کرد تا سخن گوید. نخست گفت بهو (bhūh)

این کلام زمین شد بعد گفت بهووا (bhuvā) این سخن هوا شد

بعد گفت اسوا (sva) این سخن گفتار آسمان شد!

هرچند مقایسه مطلب فوق با کلمه امر، مقایسه‌ای کامل نیست، اما نشان از تاثیر کلمه و کلام در آفرینش دارد.

۱۷. ابانیشادها، ترجمه دارا شکوه، برپیدا رانیکا ابانیشاد.

۱۸. ادیان و مکاتبهای فلسفی هند ج ۱ ص ۸۱، به نقل از:

- ۱- جوهر روشنائی (sattva guna)
- ۲- جوهر محرکه (rajas)، که هم محرک است و هم متحرک
- ۳- جوهر ثقیل تاریک (tamas)

مفهوم خدایی که روحش در سطح
آبها ظاهر می‌شود و به تکوین
سلسله مراتب هستی می‌پردازد

در اپانیشادها هم مفهوم لوگوس در قالب
هیرن گربیه بر همن (Hiranya grab -
ha Brahman) تجلی یافته است.

از سرودهای بریهی آرانیکا اپانیشاد -
که یکی از اپانیشادهای اصلی و از
کهنترین آنهاست - همچنین میترو اپانیشاد
(Maitri upanishad)، می‌توان هم کلام
طلاقی (کلمه امر) و هم چگونگی پیدایش
سخن و کلام را استخراج کرد.^{۱۹}

در بخشی از هیرن گربیه اپانیشاد
می‌خوانیم:

" در ابتدا، جهان، تنها نفس بود. پس
آرزو نمود کاش زنی داشتم، آنگاه آرزو
کرد که کاش من به صورتهای دیگر پیدا
شوم (فرزند داشته باشم). پس آرزوی مال
کرد تا غیرات نمایم... در واقع روح او
همان نفس است گویایی او (نطق) همسرا، و
نفس او فرزندان اوست..."

بخوبی می‌توان نوعی تثلیث را از این
بخش از هیرن گربیه اپانیشاد فهمید. پدر
(روح) قوه فاعله، مادر (نطق) که واسطه
فیض و ایجاد است، و بسیار به مفهوم
لوگوس نزدیک است، و بالاخره این (فرزند)،
که راس دیگر این مثلث را تشکیل می‌دهد.

در مکتب سانکیه (sankya)، که یکی از
مکاتب شگانه فلسفی آیین هندوست، نوعی
تلقی از مفهوم لوگوس را می‌توان یافت.
در این آیین، اعتقاد به سه جوهر سازنده
عالم وجود دارد. این سه جوهر عبارتند از:

در مکتب سانکیه اصل فاعله عالم، علت
آفرینش روح، نفس یا پروشا (purša) است.

آفرینش مستلزم فعل و انفعال پروشا و
پراکریتی است. پراکریتی، صحنه و تماشاگاه
پروشا است. این دو مکمل یکدیگرند. اولین
مخلوق این دو، عقل بزرگ (maht Budhi)
است. سایر اشیا به واسطه او به وجود
می‌آیند. عقل بزرگ مادر اول است. او همان
است که رواقیون، آن را عقل اول ذاتی
(logos spermatikos) و فیلون، آن را
عقل ابدی (اوثادیسوس لوگسوس)
(σπίτιος λόγος) نامیده‌اند و عرفای
مسلمان از آن تعبیر به نور یا حقیقت
محمدیه می‌کنند.

در مکتب میمانسا (Mimansa)، که یکی
دیگر از مکاتب فلسفی آیین هندوست،
مفهوم لوگوس در قالب صوت (vač) مطرح
شده است. صوت است که به الفاظ، معنی
می‌دهد و کلمه و کلام را می‌سازد و کلام،
به اشیا تشخیص و تعیین می‌دهد.

مفهوم لوگوس در ایران قبل از اسلام

در متون مقدس زرتشتی، مفهوم لوگوس
را در اشکال مختلف می‌توان یافت.
در یسناها و گاتاها - که قدیمیترین بخش
آن است - هر جا سخن از آفرینش می‌رود، از
اسپنتا مئینو (spenta Mainyu) هم یاد
شده است. مثلاً در یسنا ۴۷ قطعه ۳، یسنا
۴۲ قطعه ۷، یسنا ۳۱ قطعه ۱۱، یسنا ۵۱ قطعه

مجموعه عباراتی است که ظالما در قالب دعا و نماز بیان می‌شود.

در پشتها، و مخصوصا سروش یشت، کلمه و کلام ظلاق با وضوحی بیشتر مطرح شده است.

" زرتشت گفته ای اهورا مزدا! ای میسر
کلام راستین! اینک به سپنتمان زرتشت
ستاپنده و استفاشه کننده و زوت و ...
بفرمای که چگونه بوده است آن کلام،
در هنگامی که تو با بهترین اشا فضای
روشن درغشان و منازل خورشید سان
می‌آفریدی^{۲۳}

در این قطعه، ارتباط نزدیک میان آن کلام مرموز ظلاق و آفرینش عالم قابل توجه است. در پشتها، کلام مقدس، در قالب ملکی از ملائکه اهورا مزدا به نام سروش یا تنومنتر (کسی که تنش کلام مقدس است)، تشخیص یافته است.^{۲۴}

لوگوس در مفهوم قانونمندی و قاعده، یعنی همان تلقی و برداشت هراکلیتوس هم در متون زرتشتی به کار رفته است و حتی برخی از آنان خواسته‌اند ریشه‌ها و مبانی تفکر هراکلیتوس را در متون زرتشتی جستجو کنند.

اصطلاحاتی که پیش از همه نظردین شناسان را جلب کرده است، اشا (Asha) می‌باشد که به دفعات، در کتب مختلف اوستا - از گاتها تا خرده اوستا - به کار رفته است. تقریبا در تمام قطعات اهندوگات، لفظ اشا تکرار شده است. هرجا که این نام می‌آید، معمولا همراه با قانونمندی و

۷. یسنا ۱۹ قطعه ۱ و در دهها قطعه دیگر از یسناها و حتی پشتها، هرجا نامی از اسپنتا مینو آمده، موضوع آفرینش هم مطرح شده است. نکته دیگر اینکه در اغلب قطعات اسپنتا مینو، واسطه میان اهورا مزدا، جهان و بندگان است. مثلا در یسنا ۲۷ قطعات ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و یادر یسنا ۲۴ قطعه ۷ و ... اسپنتا مینو را در چنین مقامی می‌یابیم.

این دو واقعیت، وقتی در کنار هم قرار می‌گیرند، زمینه این برداشت را فراهم می‌کنند که بهترین و نزدیکترین معادل برای مفهوم لوگوس در فرهنگ ایران باستان، اسپنتا مینو است، که به عقل یا " خرد مقدس " ترجمه شده است.

در پشتها هم خرد مقدس با مقام و موقعیتی که در یسناها تشریح کردیم، مطرح شده است.^{۲۵} اما در مطالعه یسناها اصطلاحات و کلمات دیگری هم مفهوم لوگوس را به ذهن متبادر می‌کند. مثلا در یکی از قطعات یسناها چنین می‌خوانیم.^{۲۶}

" و من سابقا این کلماتی که " اهو " و " رتو " را در بردارد، فرو خواندم،
پیش از آفرینش آسمان برین، پیش از
آفرینش آب و ... و پیش از آنکه بیکس
خورشید برین آفریده نمود. "

در این قطعه، آفرینش همه چیز به واسطه کلام و کلمه مقدس صورت می‌گیرد. اما نکته قابل توجه اینکه چنانکه در میان اقوام سامی دیده می‌شود این کلام منحصر در یک کلمه، آن هم به صورت امر نیست بلکه

۲۰. رگ. مهریشت، کرده ۳۴، قطعات ۱۴۲، ۱۴۳ قطعه ۱۴۲ و همچنین مهریشت، کرده ۱۹ قطعه ۷۳ و هرمزد یشت قطعه ۱.

۲۱. یسنا ۱۹، قطعه ۸. همچنین مندهش فصل اول، قطعه ۲۳.

۲۲. رگ. یسناها ۱۹ قطعه ۲ و قطعه ۹.

۲۳. سروش یشت، کرده ۱، قطعه ۱.

۲۴. سروش یشت، کرده ۱۲، قطعه ۲۹.

متوجه نظام هستی است.

اشتیاقات مفهوم مورد بحث ما یعنی لوگوس، در آثار هومروس و هسیودوس به کار رفته است. در اودیسه، یکی از اشتیاقات لوگوس، به معنی جمع آوری (gathering) و خوشه چینی (gleaning) به کار رفته است. هسیودوس هم در ثئوگونیا (Theogonia) (پیدایش خدايان) اشاره به لوگوس کرده است.^{۲۴}

اشا با ارت (Arta) حافظ قانون و نظم و نظام است. این اصطلاح در فرهنگهای چینی و هندی هم معادلهاپی دارد. در هند ریتا (Rita) و در چین دائو (Tao) نزدیک به همین مفهوم هستند. میلز (Mills) از جمله محققینی است که سخت بر این نقطه نظر که هراکلیتوس اصل اندیشه اش را از ایرانیان گرفته، با فشاری می کند. به اعتقاد او، "دود برخاسته از آتش محرابهای اردوگاههای ایرانی در اطراف شهر افسوس (Ephesus)، و انعکاس نرم آذریشت، در شکل گیری اندیشه های هراکلیتوسی تاثیر نبوده است."^{۲۵}

لوگوس در یونان

طرح اندیشه آرخه (arxe) توسط تالس و پیگیری جدی آن توسط سایر متفکران یونان، نهایتاً دست به دست حرکت در جهانمینی ابونی داد و در هراکلیتوس ماسر از فرهنگ ایرانیان فاتح افسوس (Ephesus) اندیشه های جدیدی را باعث شد، که یکی از آنها اندیشه لوگوس است. تقریباً همه فلاسفه ابونی، از جمله هراکلیتوس، اعتقاد به ماده الماسود (آرخه)، حرکت در کل نظام هستی، همچنین ایجاد و انهدام ادواری را مطرح کرده اند.

تاریخ اندیشه در یونان با هومر آغاز می شود. اما بی تردید، تالس نقطه عطف تحولات فکری یونان است، چراکه او یونان را از دوره اساطیری وارد مرحله تفکر عقلانی و فلسفی کرد. او با طرح اندیشه آرخه (arxe)، برای نخستین بار، از متفکران حوزه اژه خواست که به تعمیق در اطراف اصل نخستین برای عالم بپردازند. دو منظومه سرای قبل از او، یعنی هومر و هسیود، سخت گرفتار تفکر مذهبی حاکم بر جامعه یونان بودند. اما او برای نخستین بار، خود را از قید تفکرات خرافی حاکم آزاد کرد. پس از او کسانی چون آناکسیماندروس، آناکسیمانس، فیثاغورث، هراکلیتوس، دموکریتوس، آناکساگوراس و... راهش را ادامه دادند.

نکته قابل ذکر در مورد هراکلیتوس این است که او نه مانند فیثاغورث ریاضدان است و نه همچون دموکریتوس فیزیکیدان؛ بنابراین، نظراتی که قابل بحث علمی باشد، ندارد و عمده نظراتش فلسفی است. نظریات فلسفی او هم بقدری مبهم است که اختلافات زیادی را باعث شده است.^{۲۷}

هراکلیتوس، فیلسوف عارف مسلکی است که جهانشناسی او مبتنی بر نوعی پانتئیزم (pantheism) است. جهان مورد قبول هراکلیتوس، جهان تغییر و تبدیل و شدن

25. Lawrence Heyworth Mills, Zarathushtra and Greeks, 1903, PP.

91-100 .

26. Dr. E. Zeller, A History of Greek philosophy, vol, 2, London 1881,

P., 104 .

27. Zeller, vol, 2, . P. 44.

برخی از محققان، از آنچه گفتیم، بیشتر رفته‌اند و صراحتاً مدعی تاجر هراکلیتوس از فرهنگهای بیگانه شده‌اند. البته در این زمینه با یکدیگر اختلاف دارند. بعضی او را متأثر از ایرانیان، برخی مصری‌ان و عده‌ای متأثر از فرهنگ بین‌النهرین دانسته‌اند. به عنوان نمونه، لاسال (Lassalle) در پی یافتن رابطه‌ای میان لوگوس و اعتقاد زرتشتیان در باره کلمه خلقت برآمده است.^{۲۱}

میلز (Mills) در کتابی تحت عنوان "یونانیان و زرتشت" به بررسی رابطه لوگوس با امشاسپندان زرتشتی پرداخته است.^{۲۲} فرانکفورت، ویلسون (Wilson) و یاکوبسن (Jacobson)، به تبعیت از بریستد (Breasted)، به دنبال یک منشأ برای لوگوس گشته‌اند.^{۲۳}

آلبرایت (Albright) اصلاً منشأ لوگوس را بابلی دانسته و مقاله‌ای هم در این زمینه نگاشته است.^{۲۴} بنا بر این کم نیستند محققانی که نظریه هراکلیتوس را دست‌دوم و ماخوذ از منابع غیر یونانی می‌دانند. با این حال، مسلماً این واقعیت، تأثیری در نقش هراکلیتوس در طرح این اندیشه به شیوه‌ای جدید ندارد و چیزی از ارزش کار او نمی‌کاهد. در واقع، پس

است. هیچ چیز ساکن نیست. او معتقد است که زندگی، حاصل و نتیجه مردنه‌ها و زنده‌شدنهای مکرر است و نه به آن معنی که اصحاب تناسخ می‌گویند، بلکه به این معنی که مثلاً هر انسان در هر لحظه از حیاتش، هم هست و هم نیست، رودخانه‌ای را می‌ماند که آبش دم بدم نو می‌شود. بنابراین، مرگ از نظر هراکلیتوس معنایی خاص ندارد؛ مرگ خود نوعی زندگی است.

"در یک رودخانه هم گام می‌گذاریم و هم نمی‌گذاریم، وارد می‌شویم و نمی‌شویم."^{۲۵}
و با

خورشید هر روز نو می‌شود.^{۲۶}
و با

"... ما به مرگ روح زنده‌ایم و روح به مرگ ما."^{۲۷}

فراش موجود نشان‌دهنده این واقعیت است که هراکلیتوس و فلاسفه قبل و بعد از او، با مفاهیم فلسفی و عرفانی اقوام و امم معاصر خود، نا آشنا نبوده‌اند. شاید بتوان ادعا کرد که هراکلیتوس اصطلاح بسیار مناسب یونانی لوگوس را، به زیبایی با مفاهیم معادل آن در فرهنگ معاصرش تطبیق داد و بار مفهومی لازم را به این اصطلاح متداول، اما کم مصرف و کم ارزش یونانی، بخشید.

28. Frag., 49a. Frag 91 .

29. Frag., 77.

30. Frag., 76.

31. Zeller, vol. 2, P. 44.

32. Lawrence Heyworth Mills, Zarathushtra and Greeks, (A discussion of the relation existing between the Ameshaspentan and the logos) 1903, PP , 91-106 .

33. Before philosophy, P. 65.

34. W. F. ALBRIGHT, "The supposed Babylonian Derivtion of the logos" Journal of BIBLICAL LITERATURE, P. 143.

به عنوان یک کل، که البته گامهای اولیه این کوشش توسط مردم خاورمیانه برداشته شده، اما تلاش آنان قالبی اسطوره‌ای داشته است. هراکلیتوس آن را به جلو برد و در موفقی جدید نشان داد. او و متابعانش این مفهوم را به قلمرو حسرد کشاندند و مدعی شدند عالم یک کل هوشمند است. هراکلیتوس جهان را ماحب خرد فرض می‌کرد، چراکه با فکر، یا حکم (Judgment) اداره می‌شود. این قانون در عالم حیات و تفکر و دانش بشری هم حاکم است. او بر این باور بوده است که این خرد، حتی برتر از خدای منظومه‌های اساطیری یونان است. هراکلیتوس این خرد را " لوگوس " نامیده است.^{۳۷}

بنابراین در مجموع، چنین به نظر می‌رسد که فرانکلورت و همفکرانش، لوگوس هراکلیتوس را " عقل " معنی کرده‌اند. عقلی که عالم را به عنوان یک کل زیر سیطره گرفته است و نمونه کوچک آن، در آدمی مشهود است.

تیچمولر (Techmuller) معتقد است که هراکلیتوس ضمن بحث پیرامون لوگوس، از عقلی که هرکل نظام هستی حاکم است، سخن گفته است. به واسطه لوگوس است که قواعد و قوانین حاکم بر همه اشیای عالم تعیین می‌شود.^{۳۸} شوستر (Schuster) لوگوس را به مفهوم " نطق جهان مشهود " (Speech of the visible world) و سکستوس (Sextus) آن را به معنی " عقل عینی " گرفته است.

از او، این اندیشه راه خود را باز کرد، مخصوصاً در تعالیم یونانی، یهودی و مسیحی در قالبی نو وارد شد. چنانکه برخی از بزرگان مسیحیت، آنچنان فرابتی میان نظر هراکلیتوس و تعالیم مسیح یافته‌اند که او را در زمره مسیحیان قبل از عیسی ذکر کرده‌اند.^{۳۵}

ذکر این نکته نیز ضروری است که در میان فلاسفه و دانشمندان یونان قبل از هراکلیتوس، فیثاغورث، لوگوس و مشتقات این کلمه را در مفهومی جدید و تقریباً مغایر با اصطلاح رایج در جامعه یونان زمان خودش بکار گرفته است. قبلاً گفتیم که لوگوس در مفهوم حرف، کلام، روایت، داستان و ... در یونان اصطلاحی شناخته شده و رایج بود. اما فیثاغورث، این ریاضیدان و فیلسوف بزرگ، به هنگام طرح نسبت‌های ریاضی و بحث پیرامون نتایج موسیقی و نسبت میان نتها، کلمه لوگوس را به معنی نسبت (Ratio) به کار برده است.^{۳۶}

پس از آنکه مستقیماً با مراجعه به قطعات به جای مانده از هراکلیتوس، نظر او را در باره لوگوس استخراج کنیم، مناسب است اشاراتی به برداشت گروهی از اهل تحقیق در زمینه این اصل اعتقادی فیلسوف مورد بحثمان داشته باشیم.

فرانکلورت، ویلسون و پاکوبسن معتقدند که نظریه لوگوس هراکلیتوس کوششی است در جهت فهم و درک طبیعت و عالم وجود

35. Mills, P. 94.

36. John Burnet, Greek philosophy, (Thales to plato), London, Macmillan COLTD, P. 53-85 .

37. Before philosophy, P. 256. 262 .

38. Zeller, vol, 2, P. 44.

موجود در طبیعت، هماهنگ صورت می‌گیرد. بنابراین، طبیعت دارای شعور است، چرا که همه چیز خود را با دیگر چیزها تطبیق داده، در مواضع مناسب قرار می‌گیرند. در فرا سوی برخوردار، تضاد و تخالف ظاهری

زندگی، لوگوس (عقلی) قرار دارد.^{۴۳} موجب این نظریه، وحدت برخاسته از تضاد است.

البته میلز در جایی دیگر، برداشتی دیگر از لوگوس هراکلیتوس را مطرح کرده، می‌گوید، تلقی دیگر از لوگوس، آتش مشحون از ارواح است. این لوگوس واحد است و همانند آتش عنصر سازنده جهان است.^{۴۴}

بولتمن (Bultmann) معتقد است که لوگوس قانون حاکم بر حرکت و تفسیر موجود اشیا است. به عبارت دیگر، برداشت وی از لوگوس هراکلیتوس این است که تفسیر توسط قانون عقل (λόγος) کنترل می‌شود.^{۴۵}

از نظر کیتل (Kittel) لوگوس مورد نظر هراکلیتوس، بانی موجودیت انسان و جهان است. لوگوس، اصل ارتباط دهنده‌ای است که امکان درک و فهم چند نوع ارتباط را فراهم می‌سازد. اول امکان درک رابطه میان انسان و جهان، همچنین میان

از نظر زلر (Zeller)، هراکلیتوس معتقد به عقل اداره کننده عالم بوده است. او این عقل جهانی را لوگوس نام نهاده است. اما نظریه لوگوس توسط خود هراکلیتوس جایگاه و موقعیتی نیافت، بلکه این روایون بودند که این نظریه را تثبیت کردند.^{۴۶} در عین حال زلر معتقد است که هراکلیتوس تفسیری از این اشاره مبهم به مفهوم لوگوس ارائه نکرده است. از قطعات پراکنده‌ای که از او به جای مانده، چنین برداشت می‌شود که او قائل به عقلی هوشمند بوده که بر همه چیز حکم می‌راند.^{۴۷}

گوتری (Guthrie) معتقد است که در قطعات به جای مانده از هراکلیتوس، مفاهیمی مختلف از لوگوس می‌توان یافت، از "محاسبه" و "توصیف" گرفته، تا فکری هوشمند که عالم را اداره می‌کند.^{۴۸}

کاتلین فریمن (Kathleen Freeman) در اغلب موارد، لوگوس را قاعده و قانون (Law) معنی کرده است.^{۴۹}

میلز (Mills) با آن گروه از محققین که لوگوس را به معنی عقل گرفته‌اند، بیشتر موافق است. او در تفسیر از نظریه هراکلیتوس بیان کرده است که طبیعت، گرما و حرارت دارد، پس حرکت می‌کند. از یخی که به آرامی آب می‌شود، تا صاعقه، همه در حرکتند. حرکات

39. Ibid, P. 45.

40. Ibid, P. 45

41. W.K.C. Guthrie, the Greek philosophers from thales to Aristotle, NEW YORK, Harper colophon books, 1975, PP. 40-45 .

42. Ancilla to the pre-Socratic philosophers. PP. 24. 32 .

43. Mills, P. 94.

44. Ibid, P. 96.

45. Rudolf Bultmann, primitive christianity, torals, New York, Living age books, 1958, P. 121 .

پس از این مرور اجمالی در آرا و نظرات محققین در موضوع لوگوس هراکلیتوسی، حال وقت آن رسیده است که با مراجعه مستقیم به قطعات منسوب به او، در حد امکان، مستقیماً نظر او را در این زمینه بررسی کنیم. قبل از آنکه کمترین تحلیلی در این زمینه ارائه دهیم، بهتر است اصل قطعاتی را که به طور مستقیم یا غیر مستقیم با موضوع لوگوس ارتباط پیدا می‌کند، بیاوریم. یک بار دیگر، یادآوری این مطالب ضروری است که قطعات بر اساس شمارش دیلز و با استفاده از ترجمه انگلیسی کاتلین فریمن به فارسی برگردانده شده است. اما فریمن معمولاً در ترجمه اش کلمه (Law) انگلیسی را مترادف با (Logos) به کار برده است در حالی که در ترجمه فارسی، مجدداً اصل کلمه لوگوس به کار رفته است تا گرفتار قضاوت عجولانه نشویم.

۱- لوگوس (جهان هستی) همانی است که اینجا تشریح شده است. اما مردمان غالباً ظرفیت فهم و درک آن را ندارند، چه قبل از شنیدن آن، و چه پس از آنکه آن را برای اولین دفعه شنیده‌اند، هر چند همه چیز از این لوگوس هستی می‌گیرد. مردمان وقتی با گفتارها (نظریه‌ها) (words) (theories) و اعمال، (actions) (processes)، آنگونه که من توصیفه و هرچیز را بر اساس طبیعتش مشخص و مجزا کرده‌ام مواجه می‌شوند، آن گونه می‌نمایند که گویی هیچگاه با آن برخوردی نداشته‌اند.

انسانها، و دوم، ارتباط میان انسان و خدا، و بالاخره، میان جهانی که انسان در آن زندگی می‌کند با عالم بالا. از نظر هراکلیتوس، لوگوس عامل و واسطه برانگیختن کلمات و اعمال انسان است. آدمیان توسط لوگوسی که آن را نمی‌بینند، به یکدیگر ارتباط دارند. لوگوس قانون جهانی (Cosmic law) است.^{۴۶}

اینکه (Inge) جهان مورد نظر هراکلیتوس را جهانی پر از تضاد و همراه با تغییر و تحول و شدن ترسیم می‌کند که گرفتار دوری بی‌پایان از زایشها و مردنهاست. حقیقت با واقعیت روح الهی عالم وجود است. یک لوگوس وجود دارد که در تمام عالم یکسان است. لوگوس یکسان و واحد است. همه قوانین بشری توسط یک قانون الهی اداره می‌شود. لوگوس عقل مسلط عالم است.

در آرا و افکار هراکلیتوس، هیچ نشانی از یک خدای مسلط منزله مجرد که بتوان لوگوس را عقل و اراده او دانست، وجود ندارد. نظام هراکلیتی، یک نظام وحدت وجودی (pantheism) است. عمده‌ترین تفاوت لوگوس هراکلیتوسی با نوس آناکساگوراس، در همین واقعیت نهفته است که نوس (vous)، واسطه میان خدا و جهان، اصل نظام دهنده عالم و عقل الهی است، حال آنکه لوگوس، واسطه نیست.^{۴۷}

برخی از محققین، ارتباط میان لوگوس هراکلیتوسی و کلمه یونانی را بسیار غیرمحمول دانسته‌اند.^{۴۸}

46. Kittle. P. 81.

47. W. R., Inge, "Logos", ed. James Hastings Encyclopedia of religion and Ethics. vol 8., P. 124 .

48. The New Testament background, ed. C. K. Barrett, U.S.A. HARPER Row publishers, 1961. P., 55.

- لوگوس گوش داده‌ای، خردمندانه است که موافقت کنی همه چیز یکی است.^{۵۴}
- ۵۲- جنگ پادشاه و پدر همه است. بعضی را خدا، دیگران را آدمی، برخی را بنده و برده و دیگران را آزاد قرار داده است.^{۵۷}
- ۵۳- هماهنگی پنهان قویتر (یا بهتر) از آشکار است.^{۵۸}
- ۵۴- راه بالا و پایین، یکی و یکسان است.^{۵۹}
- ۶۲- رعد و برق بر عالم حکم می‌راند.^{۶۰}
- ۶۶- آتش، بر آنان فرود می‌آید، بر همه چیز قضاوت، تصرف و حکومت خواهد کرد.^{۶۱}
- ۶۷- خدا، روز و شب، زمستان و تابستان، جنگ و صلح، قحطی و وفور، سیری و گرسنگی است. اما او چون (آتش) تفسیر می‌کنند، موقعی که با دود بخسور (incense) مخلوط می‌شود به نامی مطابق خوشایند هر انسانی نامیده می‌شود.^{۶۲}
- ۷۲- لوگوس: هر چند آدمیان با آن بیشترین نزدیکی و مشارکت را دارند، از آن، خدا هستند و آن چیزهایی که هر روزه با آن سروکار دارند، به نظرشان غریب می‌آید.^{۶۳}
- ۲- بنا براین، فرد باید از آنچه که میان همه مشترک است (لوگوس جهانی)، تبعیت کند. هر چند لوگوس همگانی است. اکثریت مردم چنان زندگی می‌کنند که گویی درکی ویژه خویشتن دارند.^{۶۴}
- ۳- خورشید هر روز نو می‌شود.^{۶۵}
- ۳۰- این جهان منظم، که برای همه یکسان است، توسط هیچیک از خدایان یا آدمیان خلق نشده است، آتشی جاودانه است که همیشه بوده است، هست و خواهد بود. همه درجاتی روشن و خاموش است.^{۶۶}
- ۲۲- آن حکیم بگانه، واحد است، هم مناسب است و هم نیست که زشوس نامیده شود.^{۶۷}
- ۲۳- تبعیت از خواست و اراده فرد هم قانون (Law) است.^{۶۸}
- ۴۵- نمی‌توانی مرزهای روح را بیایی، هر چند تمام راه را بیمایی: لوگوس آن (روح) بسیار عمیق است.^{۶۹}
- ۵۰- وقتی که تونه به من، بلکه به

49. Frag. 1.

50. Frag. 2.

51. Frag. 6.

52. Frag. 30.

53. Frag. 32.

54. Frag. 33.

55. Frag. 45.

56. Frag. 50.

57. Frag. 53.

58. Frag. 54.

59. Frag. 60.

60. Frag. 64.

61. Frag. 66.

62. Frag. 67.

| 63. Frag. 62.

۱۱۵- روح، لوگوس خودش را دارد^{۶۴}

۱۲۳- طبیعت میل به اغتلا دارد^{۶۵}

۱۲۴- واحد به یک طریق افزایش می‌یابد^{۶۶}

عمده مطالبی که هراکلیتوس، به طور مستقیم یا غیرمستقیم، درباره لوگوس و موضوعات نزدیک به آن گفته است، در قطعات فوق الذکر منعکس است، اما کلید درک تمام این قطعات، قطعه ۹۳ است. در این گفتار، هراکلیتوس، چنان که شیوه اوست، به اشاره و کنایه، روشن سخن گفتنش را توضیح داده است.

" خدایی که هاتفاو در دلفی (Delphi) است نه سخن می‌گوید و نه سکوت می‌کند، بلکه نشان می‌دهد. ^{۷۵}

این دقیقاً شیوه سخن گفتن خود هراکلیتوس است. کلامش در هاله‌ای از ایجاز، ابهام و استعاره پیچیده است، بنا بر این، فهم و درک آن به آسانی میسر نیست. شاید این خود، دلیلی بر عارف مسلک بودنش باشد، چرا که این گونه سخن گفتن، بیشتر روش کسانی است که گرایشات عرفانی دارند. سخن کسانی چون هراکلیتوس متناسب با شرایط مختلف زمانی و مکانی، معانی خاص به خود می‌گیرد و به همین دلیل، برداشتهای متعدد را باعث می‌شود. به عنوان مثال، وقتی او می‌گوید، "طبیعت دوست دارد پنهان شود"^{۷۶}، این عیسارت

۷۶- آتش به مرگ خاک، و هوا به مرگ آتش آب به مرگ هوا و خاک به مرگ آب، زنده است^{۶۷}

۷۷- رطوبت برای روح، مرگ است، ما به مرگ روح زنده‌ایم و روح به مرگ ما^{۶۸}

۸۰- باید دانست که جنگ و جدال، عالمگیر است و تنازع، عدل است و همه چیز از رهگذر ضرورت و جدال حاصل می‌شود^{۶۹}

۸۷- یک انسان احمق، مستعد آن است که نسبت به هر کلمه‌ای (نظریه‌ای؛ لوگوس) مردد و مضطرب باشد^{۷۰}

۸۹- برای آنان که بیدارند، یک جهان منظم که مشترک میان همه است، وجود دارد، در حالی که خفتگان، در عالم خاص خودش ان سیر می‌کنند^{۷۱}

۹۰- تبادلی در عالم وجود دارد، همه چیز برای آتش و آتش برای همه چیز، مانند طلا در قبال کالا و کالا در مقابل طلا^{۷۲}

۱۱۳- اندیشیدن، برای همه مشترک است^{۷۳}

۱۱۴- اگر از روی خرد سخن گوئیم، باید توانا بهمان را بر آنچه میان همه مشترک است، مبتنی کنیم، همانند شهری مبتنی بر قانون (Nomos)، و حتی لوپتسراز آن، چرا که همه قوانین انسانی از یک قانون الهی تغذیه می‌شوند. حوزه اقتدارش، اراده و خواست اوست و برای همه کالسی است، و حتی بیشتر از کافی^{۷۴}

64. Frag, 76.

65. Frag, 77.

66. Frag, 80.

67. Frag, 87.

68. Frag, 89.

69. Frag, 90.

70. Frag, 113.

71. Frag, 114.

72. Frag, 115.

73. Frag, 123.

74. Frag, 1266.

75. Frag, 93.

76. Frag, 123.

کوتاه می‌تواند صدها و بلکه هزاران تعبیر و تفسیر به دنبال داشته باشد. بنابراین، اختلاف در باره اقوال او بسیار است.

قبلا نظر برخی از اهل تحقیق را در باره گفته‌های او آوردیم. اینک سعی می‌کنیم در حد امکان، با مراجعه مستقیم به آراء و گفته‌های او، معنی و مفهوم لوگوس را اخذ و اقتباس کنیم.

اصولا جهان‌بینی هراکلیتوس بر چند پایه استوار است: ۱- جهان مورد نظر او عالمی است که هیچ چیز در آن ایستا و ساکن نیست، ۲- این حرکت، معلول تضاد و تناقض موجود در عالم است. ۳- در ورای همه تضادات و تضادهای ظاهری، هماهنگی و وحدتی منطقی در عالم وجود دارد. ۴- همه این تضادها و هماهنگیها، تحت ضابطه و قانون است و هیچ چیز بی‌قاعده و قانونی وجود ندارد. ۵- نگرش موجودات به عالم نسبی است. ۶- ماده‌المواد عالم آتش است، اما در یک دور دایمی مداوم، تبدیل به عناصری دیگر چون خاک، آب و هوا می‌شود.

از مجموع گفته‌های هراکلیتوس، می‌توان دریافت که او اصالت را به هماهنگی و وحدت پنهانی میان اشیای عالم می‌دهد. تغییر، تحول و دگرگونی ظاهر عالم است، و مربوط به جهان مشهود می‌شود، اما آنچه واقعی است و در ورای این همه تحول و دگرگونی وجود دارد، همان وحدت و یکسانی و هماهنگی است.

لوگوس مورد نظر هراکلیتوس در همپس

رابطه معنی پیدا می‌کند. آنچه آدمیان می‌بینند، عالم مشهود است. فهم، درک و در نتیجه، تفاوتشان، از همین حد تجاوز نمی‌کند. می‌بینند و نمی‌بینند [در چند جا هراکلیتوس تصریح می‌کند که آدمیان غالباً ظرفیت فهم و درک لوگوس را ندارند.^{۷۷} حتی اگر کسی از آنان (چون غرود هراکلیتوس) بتواند حجابهایی را بردارد و حقایقی را تشریح کند، باز هم آن را نمی‌فهمند، گویی نشنیده‌اند.^{۷۸}

آشکار است که لوگوس مورد نظر هراکلیتوس را نمی‌خوان با خوف در جهان محسوسات و بسنده کردن به عالم مشهودات فهمید، باید ذهن را پرواز داد. کاری که بسیاری از مردم توانایی آن را ندارند. هراکلیتوس برخلاف دیگر فلاسفه ایونی، علاقه و رغبتی به علوم دقیقه، محسوس و تجربی ندارد. وی مبنای و پایه استدلالش را از این فراتر برده و از موضعی بالاتر به عالم نگاه می‌کند. شاید به همین دلایل است که فلاسفه طبیعی زمانش چون فیثاغورث، کسنوفانس و هکتائوس را به باد تمسخر و استهزاء می‌گیرد و می‌گوید: بسیار می‌دانند، اما نمی‌فهمند.^{۷۹} او محدودیت ذهن در حصار محسوسات و مشهودات را نمی‌بیند و معتقد است که فیلسوف باید به آن دست‌بازد و ورای محسوسات را هم داشته باشد. این چیزی است که مردمان قدرت‌آوران ندارند.

البته عالم هماهنگی و وحدت است. هراکلیتوس، خارج از حوزه درک و فهم انسان نیست. حتی از برخی گفته‌های او چنین برمی‌آید که آدمی از شدت

77. Frag. 1.

78. Frag. 1.

79. Frag. 40.

زمانش، حساسیتی در مورد نام آن حکیم یگانه‌ای که با اقتدار برعالم حکم می‌راند، نشان نمی‌دهد. در قطعه‌ای دیگر چنین می‌گوید:

"..... عزمی که از طریق هر چیز بر همه حکم می‌راند."^{۸۰}

اما این قدرت مطلقه به ظن هر کس جلوه‌ای خاص دارد و آدمیان درحد درک و فهمشان از عالم، برداشت خاص خودشان را از او دارند.

"..... (خدا) چون آتش است، تنبیه می‌کند و موقمی که با بخور (تعمینات) مخلوط می‌شود، آدمیان مطابق با خوشایندی و سلايقشان، نامی بر او می‌گذارند."^{۸۱}

همان گونه که آتش بی‌بو به هنگام امتزاج با بخور، بویی خاص به خود می‌گیرد و هر فرد انسانی، به گونه‌ای خاص، آن را درک می‌کند، آن حقیقت مطلق، که واحد است و همگانی، وقتی به عالم کثرات می‌خورد، جلوه‌های گوناگون می‌یابد و آدمیان، مطابق سطح فهم و درک خودشان، او را می‌فهمند. بنا براین، خدا از جهان بینی هراکلیتوس حذف نشده، بلکه خدایان حذف شده‌اند. خدای مورد نظر هراکلیتوس، قدیم است، اما تنها قدیم نیست، قدمای دیگری نیز وجود دارند، آتش یکی از این قدماست. حال، چند سوال مطرح می‌شود:

اول اینکه آیا در نگرش هراکلیتوس، خدا همان آتش نیست؟

استفراق، نمی‌تواند درکی درست داشته باشد. او در چندین موضع تاکید کرده است که لوگوس همگانی است.^{۸۰}

هراکلیتوس، قبل از آنکه یک فیلسوف باشد، یک عارف است. هم در شیوه رسیدن به حقایق، روش او یک روش عرفانی است و هم در طرح مطالب، چون عرفا سخن می‌گوید و هم در زندگی عملیش چون آنان می‌زیهد. بنا براین، شاید بتوان گفت که آوردن نام او در کنار نام فلاسفه، چندان معقول نیست.

نظام مورد نظر هراکلیتوس، یک نظام وحدت وجودی است (pantheism)، البته ویزگیهای خودش را دارد. برخلاف نظریه برخی از اهل تحقیق که مدعی‌اند او خدا را از حوزه جهان‌شناسی‌اش طرد کرده است، از گفته‌های او چنین چیزی بر نمی‌آید. درست است که او شدت، مذهب چندگانگی پرستی (polytheism) و یگانه پرستی اشتراکی (دب‌الارباب) (Henotheism) زمانش را رد کرده و آن را در مواضع مختلفه باطل اعلام کرده است، اما این نمی‌تواند دلیلی بر نفی مطلق خدا و حذف او از حوزه جهان‌شناسی‌اش باشد. به عکس هراکلیتوس اشاراتی صریح به حقیقت مطلق، حکیم یگانه و واحد دارد، که بی‌اختیار، وحدت وجود مندرکس در رینگ ودا و اپانیساده‌ها را به خاطر می‌آورد. بسه این قطعات توجه کنید:

"آن حکیم یگانه واحد است هم می‌خواهد و هم نمی‌خواهد که به نام زئوس نامیده شود."^{۸۱}

در واقع، او ضمن رد مذهب چندگانگی پرستی

80. Frag., § Frag,2 - § Frag,30, . § Frag.,72,....

81. Frag.,32.

82. Frag.,41.

83. Frag.,67.

دوم اینکه لوگوس در این میان، چه موقعیتی دارد؟ آیا می‌توان لوگوس را آتش یا خدا دانست؟

پاسخ دادن به این سوالات با توجه به زبان ایجاز و ابهام و استعاره هراکلیتوس، سخت دشوار است، اما شاید بتوان از مجموع گفته‌های او به نتایج زیر دست یافت.

بدرستی، از مجموعه قطعات باقیمانده از هراکلیتوس، نمی‌توان فهمید که آیا خدای مورد نظر او مادی است یا تعین و تشخیص ندارد و در قالب ماده نمی‌گنجد. گناه او حاکم مطلق را آذرخش می‌داند.^{۸۴} و گناه از حکومت آتش سخن می‌گوید.^{۸۵} ظاهر این کلمات، می‌تواند خواننده را به این فضاوت بکشاند که حاکم قادر مورد نظر هراکلیتوس، از جنس نور و آتش است. اما در قطعه شصت و هفت او صراحتاً میان خدا و آتش تمایز قائل شده است. همچنین، او آتش را در گردونه تغییرات و تحولات جای می‌دهد.^{۸۶} اما هرگاه از خدا سخن می‌گوید، نوعی اشراف و سلطه برای او قائل است. بنابراین، شاید درست‌تر این باشد که بگوییم باید میان خدا و آتش در جهان بینی هراکلیتوس، تمایز قائل شد.

اما در مورد لوگوس، قبل از هرچیز، باید ویژگیها و خصوصیات آن را بشناسیم، لوگوس مورد نظر هراکلیتوس، واجد خصوصیات زیر است:

۱- همگانی و عالمگیر است.

۲- عمده مردم درک توانایی آن را ندارند.

۳- لوگوس شنیدنی است.

۴- همه چیز از لوگوس هستی می‌گیرد.

۵- آدمیان غرق در لوگوس اند، اما آن گونه می‌نمایند که گویی آن را نمی‌شناسند و با آن برخوردی ندارند.

۶- فرد باید از لوگوس جهانی (که میان همه مشترک است) تبعیت کند.

۷- همه قوانین، از یک قانون الهی واحد تغذیه می‌شوند و سرچشمه می‌گیرند.

۸- این قانون الهی همه را کفایت می‌کند.

۹- هر شیء لوگوسی خاص دارد.

۱۰- لوگوس روح بسیار عمیق است.

۱۱- اگر کسی لوگوس را بفهمد و به آن گوش دهد، اعتراف خواهد کرد که همه چیز یکی است.

در برخی از قطعات، لوگوس، مفهومی بسیار ساده و ابتدایی دارد و به معنی کلمه است.^{۸۷} اما در موارد متعدد، لوگوس، معنی و مفهومی عمدتاً عرفانی پیدا می‌کند. گاه می‌توان آن را با خدا مقایسه کرد، گاه با آتش. در اولیین قطعه، هراکلیتوس، لوگوس را علت آفرینش و باعث هستی معرفی می‌کند ... همه چیز

84. Frag. 64.

85. Frag. 66.

86. Frag. 76.

87. Frag. 87.

"خدا، روزوشب، زمستان و تابستان، جنگ و صلح، سبری و گرسنگی است." ۹۲

بنابراین، نه می‌توان گفت که لوگوس خداست و نه چنانکه برخی گفته‌اند، می‌توان ادعا کرد که آتش است. پس، این سوال مطرح می‌شود که لوگوس هراکلیتوسی چیست؟

هراکلیتوس همواره از حقیقت پنهانی که بیشتر آدمیان قدرت درک آن را ندارند، سخن گفته است. گاهی این حقیقت را عزمی می‌نامد که از طریق هرچیزی بر همه چیز حکم می‌زند. ۹۳ گاهی از قانونی سخن گفته است که منشاء همه قوانین است. ۹۴ و در همین رابطه، هماهنگی پنهان را قوی‌تر از آشکار دانسته است. ۹۵ گاهی هم از حقیقت مشترک میان همه، حرف می‌زند. ۹۶ اگر این اشارات غیرمستقیم هراکلیتوس را در کنار ویژگیها و خصوصیات که از لوگوس برشمردیم، قرار دهیم، شاید بتوانیم به این نتیجه برسیم که این حقیقت پنهان، این عزم مخفی، این قانون الهی و این هماهنگ‌کننده واحد، در واقع، چیزی جز همان لوگوس نیست. شاید بتوان تمام این تعابیر را به یک تعبیر کلی برگرداند و با بیانی امروزی، مدعی شد که هراکلیتوس می‌خواهد از یک قانونمندی استوار و محکم مسلط بر عالم هستی، سخن گوید که در تمام اجزای آن عالم، ساری و جاری است. بدون این قانونمندی، نه آتش قدرت تبدیل و تغییر دارد و نه عالم دستخوش تغییر و دگرگونی می‌شود. اما با حاکمیت او، همه چیز قانونمند و واحد می‌شود. راه بالا و پایین یکسان می‌گردد. ۹۷ تبدیل و تغییر عناصر به یکدیگر معنی پیدا می‌کند و همه چیز

از این لوگوس، هستی می‌گیرد... با در قطعات متعدد، اشاره به شمول، گستردگی و همگانی بودن لوگوس کرده است. از برخی اشاره‌های هراکلیتوس چنین برمی‌آید که لوگوس از نظر سلطه و غلبه، قابل مقایسه با آذرخش و آتش است، اما علیرغم همه این اشارات، باید گفت که لوگوس هراکلیتوسی نه خداست و نه آتش. آتش نیست به این دلیل که آتش دایما در حال تحول و تغییر و دگرگونی است. ۸۸ اما تقریبا در تمام قطعاتی که فیلسوف از لوگوس حرف زده است، از یکسانیت و اشتراک لوگوس در همه اجزا و عناصر عالم سخن گفته است، حتی از یکی از قطعات او می‌توان این معنی را در مورد خدا استنباط کرد!

از هیچیک از گفتارهای او نمی‌توان فهمید که لوگوس هم در تغییر و تبدیل است. از طرفی آتش ماده‌المواد عالم است و در هیچیک از قطعات مورد اشاره، هراکلیتوس برای لوگوس چنین نقشی قابل نیست. اما هرچند لوگوس هستی بخش است، خدا هم نیست، چراکه همان طور که قبلا هم گفتیم، خدا در جهان بینوسی هراکلیتوس معنایی خاص دارد. اصولا در نظام فکری مبتنی بر وحدت وجود، خدا با آن تلقی و برداشتی که در مونوتئیس قابل طرح است، مطرح نیست. در نظام فکری پانتئیستی خدا به عنوان پدیده‌ای مستقل و منفک از عالم هستی و پدیده‌های آن، مطرح نیست هرچند وجودی مستقل شناخته می‌شود، اما همه چیز از اوست و در اوست. او در واقع، همه چیز است. به این اعتبار، لوگوس هم خداست و هم نیست. این واقعیت در قطعه ۶۷، بخوبی منعکس است.

88. Frag. 31 Frag. 67.

89. Frag. 1. 91. Frag. 67.

90. Frag. 2. 92. Frag. 67.

93. Frag. 41.

96. Frag. 2.

94. Frag. 114.

97. Frag. 60.

95. Frag. 54.

هراکلیتوسی را به معنی عقل گرفته‌اند، در واقع، گام در حریم آناکساگوراس و رواقیون نهاده‌اند و تفکر فیلسوف عارف مسلک اپونی را از دریچه دید رواقیون، و با احتمالاً، آناکساگوراس دیده‌اند.

لوگوس (قانونمندی) عالم درجات و مراتبی دارد. هرشی فی حد ذاته خود، دارای لوگوس است.^{۹۸} یک قانونمندی کلی هم در نظام خلقت و عالم هستی وجود دارد که انتظام امور عالم به اوست.^{۹۹} شاید به همین اعتبار، هراکلیتوس می‌گوید، همه چیز از لوگوس هستی می‌گیرد.^{۱۰۰} چرا که اگر این انتظام و قانونمندی، نبود هیچ چیز در عالم معنی و مفهوم نداشت.

لوگوس پس از هراکلیتوس

پس از هراکلیتوس، لوگوس، در میان اندیشمندان یونانی، توسعه‌ای روزافزون یافت، به انحای مختلف، در جهان بینی متفکران یونانی مطرح شد و معانی مختلفی مختلف پیدا کرد. آناکساگوراس، آن را در قالب نوس (nous) مطرح کرد. به این ترتیب بتدریج، لوگوس مترادف با نوس شد. در این تلقی، لوگوس به معنی نیروی عقلانی نظام هستی، همانند نیروی عقلانی انسان است، نیروی نطق و تفکر است.

در عالم سیاست هم لوگوس به معنی ترغیب و برانگیختن (persuasion) و هدایت (direction) وارد شد.^{۱۰۱}

انتظام می‌یابد. این برداشت از لوگوس، بی‌اختیار، قاعده و قانون (Tao) در نزد چینیان را تداعی می‌کند.

شاید بتوان مدعی شد که تشابه بسیاری میان آنچه هراکلیتوس در مورد لوگوس گفته است، با اعتقاد چینیان در زمینه (Tao) وجود دارد. حتی از بعضی قطعات چنین برمی‌آید که هراکلیتوس در تمهین و تشریح جایگاه و موقعیت انسان در نظام هستی، به همان مطلبی رسیده است که دانشمندان یونانی، چنانکه انسان رستگاری را در هماهنگی و همراهی مطلق با (Tao) می‌بینند. هراکلیتوس هم تفسیری مشابه از موضوع می‌کند. او هم چون دانشمندان، هوشمندی را گوش دادن و هماهنگی با لوگوس دانسته است. (پرواضح است که این تشابه فکری، الزاماً به معنی تاثیر و تاثر متقابل نیست.)

برخی از اندیشمندان مدعیند که لوگوس هراکلیتوسی، به معنی عقل است. چنین برداشتی قدری ثقیل و سنگین - و شاید بتوان گفت - دور از واقعیت است. از هیچیک از قطعات نمی‌توان فهمید که لوگوس مورد نظر هراکلیتوس، فاعل و باعث و موجد قانونمندی موجود در عالم است. اما از بسیاری از گفته‌ها می‌توان مترادف لوگوس و قانونمندی را اخذ و اقتباس کرد.

خلاصه کلام اینکه لوگوس مورد نظر هراکلیتوس چیزی بیش از قانونمندی و قانونمندی موجود در عالم نیست. کسانی که بیشتر از این رفته‌اند و لوگوس

98. Frag. 115.

99. Frag. 114. Frag. 89.

100. Frag. 1.

101. Kittle, P. 82.

می‌شوند. البته این کنترل، توام با هدف است.^{۱۰۷}

نوس از نظر آناکساگوراس حقیقتی است نامحدود و بالاماله مستقل، که قائم به ذات بوده، تنها به خودی خود هست.^{۱۰۸} هرچیز از هرچیز دیگر سهم و یا بهره‌ای دارد مگر نوس، که بی‌نیاز و بی‌بهره از چیزهای دیگر است.^{۱۰۹} اما چیزهایی هستند که نوس در آنها هست!^{۱۱۰} نوس دارای شعور و آگاهی است!^{۱۱۱} نظام بخش است!^{۱۱۲} حرکت در تمام اجزای عالم به واسطه اوست.^{۱۱۳} در عین حال، نوس واحد است.^{۱۱۴}

آنچه آناکساگوراس در باره صفات و خصوصیات نوس گفته است، صفاتی را که ادیان الهی (الهون) در مورد خدای می‌گویند، تداعی می‌کند. میلز، نوس را با اشا (Asha) و وهومنه زرتشتی مقایسه کرده است.^{۱۱۵} اما خود او معترف است که این مقایسه، کامل نیست. چرا که همان‌طور که گفتیم، در نظام فکری آناکساگوراس، نوس می‌تواند جای خدا بنشیند. زیرا تمام صفات او را دارد و موجب حرکت ماده و اجزای عالم است.

اما همان‌طور که میلز هم گفته است، شاید هیچ‌کس بر این باور نباشد که وهومنه یا اشا قدرت خالقیت اهورامزدا را مسبب کرده باشند. همین موضوع است که سبب شده است میلز، نهایتاً دست از مقایسه نوس با اشا برداشته، آن را با خدا

طبعاً، در زندگانی سیاسی پرفراز و نشیب قرن چهارم و پنجم قبل از میلاد یونان، که بسیار متأثر از مباحث عقلانی بود، مفهوم لوگوس اهمیت ویژه داشته است. سولیستها بیشترین نقش را در بردن این مفهوم به عالم سیاست و زندگی اجتماعی داشتند.^{۱۰۲}

امپدکلس بحثی از لوگوس نکرده است. وی تنها کلمات (λόγος λόγος) را به عنوان توافق اندیشه با واقعیت، ذکر کرده است.^{۱۰۳} به قول کورنفرود، اگر امپدکلس یک آنیمت بود، عالم را گروه‌ای متشکل از پنج عنصر، آتش، آب، خاک، هوا و مهر (عشق) تصور می‌کرد.^{۱۰۴} آیا نمی‌توان آنچه را که امپدکلس مهر (Love) می‌نامد، همان روح یا عقل هماهنگ‌کننده و انتظام دهنده عالم دانست؟ این سوالی است که جای بحث فراوان دارد و ما مجال پرداختن به آن را نداریم.

آناکساگوراس و لوگوس

بی تردید، آناکساگوراس اندیشه لوگوس را در مسیر جدیدی انداخته است و لوگوس - یا بهتر بگوییم - نوس (nous) را نه تنها واسطه میان خدا و عالم، بلکه اصل نظام دهنده عالم یا عقل الهی (The divine intelligence) می‌داند.^{۱۰۵} آناکساگوراس از ذواتی (نظمه‌ها) (σπερματα) (seeds) سخن گفته است.^{۱۰۶} که توسط نیروی عقل (nous) کنترل

102. Ibid, P. 82.

103. Mills, P. 108.

104. Cornford, From religion to philosophy F. 234.

105. W. R. Inge, "logos", Encyclopedia of religion and ethics, vol. 8, ed, Hastings, P. 134.

106. Frag, 4.

107. Bultmann, P. 122.

اهورامزدا مقایسه کند.^{۱۱۶}

نظر افلاطون و ارسطو

در میان مطالبی که افلاطون در بحث "ایده" بدون توضیح رها کرده است، تعیین رابطه میان ایده‌ها و خدا می‌باشد. گاهی او ایده‌ها را منفک و جدا از خداوند معرفی می‌کند، گاه نیز آنها را مخلوق خدا می‌داند، برخی از شاگردان مکتب افلاطون، چه در گذشته و چه در عصر حاضر، سعی کرده‌اند این تناقض را این‌گونه حل کنند که وی در مقاطعی مختلف از زندگی، عقاید فوق‌الذکر را گفته است.^{۱۱۷}

افلاطون معتقد است که سه منشأ اصلی می‌توان برای عالم یافت: خدا، ماده، ایده. چنانکه افلاطون در تیشاشوس ادعا کرده است، خدایی وجود دارد که خالق عالم است (Demiurge). در کنار او نمونه‌ای اعلا (παραδειγμα) وجود دارد که با خداوند در ارتباط است. او این نمونه اعلی را حیوان هوشمند (intelligible animal) می‌نامد. خداوند، جهان مشهود را مطابق این نمونه اعلی ساخته است. این جهان مشهود، "حیوان مشهود" (visible animal) نامیده می‌شود.^{۱۱۸}

بنابراین، در نظام فکری افلاطون، سه اصل در عالم فرض می‌شود: خدا، ماده، آفریننده همه عالم است، نمونه اعلی، که مستجمع جمیع کمالات و زیباییهاست و سوم، عالم مشهود، که براساس این نمونه ساخته شده است.^{۱۱۹} اما آنچه افلاطون گفته است، بیش از آنکه قرابتی با لوگوس‌ها کلمیتوس داشته باشد، به نوس‌اتا کساگوراس نزدیک است.

در آثار ارسطو، از کلماتی مختلف، چون علت ظمی (hau hene ka)، انرژی (energia)، نظم و قانونمندی (entelecheia)، ذات (ousia) ایسده (eidos)، شکل (morphe) و... می‌توان مفهوم لوگوس را استخراج کرد.^{۱۲۰}

رواقیون و لوگوس

یکی از جریانهای فکری اواخر قرن چهارم قبل از میلاد، رواقیگری بود. بنیانگذار رواقیون، فیلسوفی به نام زنون است (۲۶۵-۲۴۲ ق. م) اما واقعیت امر در مورد این مکتب، این است که ساخته فکرواندیشه یک متفکر نیست، بلکه در طول چند قرون

108. Frag., 12.

109. Frag., 11.

110. Frag., 11.

111. Frag., 12.

116. Mills, P., 113.

117. H. A. Wolfson, Religious philosophy, New York, Harvard university press, 1965., P. 32.

118. Ibid, P. 33.

۱۱۹. افلاطون، تیمائوس، ص ۲۵.

120. Britanica, vol. 14. P. 335.

112. Frag., 12.

113. Frag., 13.

114. Frag., 12.

115. Mills, P. 106.

رواقیون همچون هراکلیتوس، آتش را ماده‌المواد عالم می‌دانستند که واسطه میان عالم علوی و دانی است!^{۱۱۱} همین‌جاست که معنی لوگوس در تفکر رواقی آشکار می‌شود. این مظهر فاعلی عالم وجود، که منتشر در تمام اشیا و عوالم است، لوگوس نامیده می‌شود. در واقع، لوگوس اصطلاحی است برای طبیعت نظام‌یافته و جهت‌دار. از این رو، مترادف با مفهوم "خدا" است. لوگوس رواقی "عقل جهانی" است.^{۱۱۵}

از آنجا که خدا مبنای وحدت عالم است و لوگوس هم اصلی است که عالم را نظام بخشیده و اساس داده است، بنا براین لوگوس رواقی بسیار قابل مقایسه با خدا در مکاتب الهی است. برخی از متفکران رواقی، چون کلینتوس (Cleanthes)، لوگوس را با ژئوس مقایسه کرده‌اند.^{۱۱۴}

اجمال مطلب اینکه، از نظر رواقیون، لوگوس به معنی نظم عقلانی عالم است - نظمی عمومی، جاودانه و ماندگار - نیروی مخفی در اشیا، که به آنان حیات می‌دهد، قدرتی که بر عالم مشهود حکم می‌راند و "سلسله‌ای از روابط جاودانه علتها و معلولها"^{۱۱۲}

کریسپوس یکی از بنیانگذاران آپیتوس رواقی، می‌گوید: "به خاطر لوگوس است که آنچه تاکنون اتفاق افتاده، صورت تحقق

تکوین و تکامل یافته است. اگر، سیر فلسفه در یونان را مورد بررسی قرار دهیم، شاید به این نتیجه برسیم که فلاسفه یونان تا ارسطو حرفهای بسیار برای مطرح کردن دارند. اما فیلسوفان پس از او چیزی بر تفکر پیشینیان نیفزوده‌اند. به قولی، تنها هنر فلاسفه و مکاتب یونانی پس از ارسطو، این است که بر بعضی از جنبه‌های تفکر اسلافشان پافشارند و آن را به کمال می‌رسانند.^{۱۱۱}

رواقیون در بسیاری از زمینه‌ها - اعم از علوم طبیعی، منطقی، ریاضی و علوم الهی - به بحث و ارائه نظر پرداخته‌اند، اما هدف نهایی رواقیون، از طریق قانون اساسی رم، بر تمام عالم تاثیر گذاشت و از طریق یهودیان اسکندران، در قالب رمز و کنایه وارد مفاهیم کتب مقدسی که به زبان عبری نوشته می‌شدند، شد.^{۱۱۲}

وجه ممیزه فلسفه رواقی در این است که آنها عالم را دارای هدف می‌دانند. همه چیز در عالم بر اساس نظمی دقیق به سوی هدفی نهایی حرکت می‌کند. رواقیون برای همه چیز دو اصل اولیه می‌شناسند - اصل فعال (active) و اصل انفعالی (passive). اصل انفعالی ماده است، اما اصل فاعلی، عقل است که در واقع همان خدا می‌باشد.^{۱۱۳}

121. St. George Stock, Stoicism, New York, books for libraries press, 1972 (second edition), P.5.

122. Ibid. P.5.

123. Ibid. P.5.

124. Hastings, vol, 8, P.124 .

125. Kittle, P.85 .

126. Ibid P.85 & Encyclopedia of religion vol.10, P.90 .

127. Problems in stoicism, P. 178.

نکته مهمی که در تفکر رواقیون وجود دارد و نباید از آن غفلت کرد، این است که لوگوس، بسیط و واحد است. هر چند لوگوس در همه اشیا ماری و جاری است، عالم کثرات را فراگرفته است، اما واحد و بسیط است. اینجاست که اندیشه لوگوس نطفه‌ای (Logos spermatikos) مطرح

می‌شود. و همین جاست که مذهب رواقی وجهه‌ای وحدت وجودی (pantheism) به خود می‌گیرد.

عالم تجلیگاه بزرگ لوگوس است. رشد گیاهان و حیات و حرکت حیوانات، همه و همه، ناشی از آن لوگوس نطفه‌ای است. لوگوس اسپرما تیکوس آن هسته و بذر مخفی و مستور در طبیعت اشیا است. همان عقل است، مشابه عقلی که در انسان، به عنوان نیرویی نظام‌دهنده و هماهنگ‌کننده عمل می‌کند. لوگوس اسپرما تیکوس در کل نظام هستی، چنین نقشی دارد.^{۱۲۹}

از آنجاکه همه نیروها ما خود از لوگوس است، همه آنها دوباره به خود او باز می‌گردد. لوگوس آدمی، بخشی از لوگوس جهانی است. همین لوگوس است که موجب آگاهی انسان می‌شود. این لوگوس، دوچهره دارد، یکی آنکه بروز نمود می‌یابد، که آن را لوگوس پروفوریکوس (λογος προφορικός) می‌نامند، و دیگری آنکه باطنی و درونی است و لوگوس انتیاتیوس (λογος ενδιάθετος) نامیده می‌شود.^{۱۳۰}

به خود گرفته است، و آنچه کسه دارد اتفاق می‌افتد، واقع می‌شود و آنچه که اتفاق خواهد افتاد، واقع خواهد شد.^{۱۲۸} لوگوس سراسر عالم را با نظم و آهنگش اشباع کرده است.

چنانچه از دریچه فرهنگ ایلامی به نگرش رواقیون در باره لوگوس توجه کنیم، شاید بتوان آن را با "قفا و قدر" معادل دانست. در این صورت، مقایسه او با خدا - کسه مسلط و مشرف بر همه چیز، حتی قفا و قدر است - جایز نخواهد بود. اصولاً تفاوت نگرش ادیان سامی و آریایی در حوزه بحث جهان‌شناسی، در این است که اقوام سامی و آریایی در حوزه بحث جهان‌شناسی، در این است که اقوام سامی، خدا را مسلط بر همه ابعاد عالم وجود می‌دانند. همه چیز در حوزه قدرت اوست، حتی قفا و قدر، اما در نگرش آریاییان، این خدا (خدایان) است که گرفتار و اسیر جنگال قفا و قدر - یا به عبارت دیگر - قانونمندی حاکم بر عالم هستی است. در یونان، زئوس و سایر خدایان، اسیر جنگال پر قدرت مویرا (Moria) هستند و در هند، وارونا و میترا، پاسپان و نگاهبان ریتا (rita)، حتی در ایران، مزدا و جملگی امشاسپندان حافظ ارتشا (Arta) می‌باشند. بنا بر این، در نگرش سامیان و آریاییان به عالم، این اختلاف کلی وجود دارد. سامیان خدا (خدایان) را مسلط بر همه چیز - حتی بر قانونمندیهای عالم - می‌دانند و آریاییان، خدایان را هم اسیر و گرفتار قانونمندیها، به نظر می‌رسد رواقیون در این زمینه، بیشتر تحت تاثیر یونانیان آریایی نژاد قرار داشته‌اند، تا مصری‌سان و فلسطینیان سامی نژاد.

128. Encyclopedia of religion, vol, 10. P.90.

129. Kittle, P.85. & W.R. Inge, "Logos". Encyclopedia of R.E., P.124.

130. Kittle. P.85.

به خاطر اوست. بنابراین گردن نهادن به قوانین طبیعت، گردن نهادن به قواعد عقل با لوگوس، و عین مصلحت آدمی است.

همین جاست که فلسفه اخلاقی رواقیون هم‌شکل می‌گیرد. عقل حکم می‌کند که انسان رستگار، انسانی است که مطابق قواعد و قوانین طبیعت زندگی کند. بنای اخلاقیات در مکتب رواقیون، برای آن است که آدمی عقل را بر اعمال خود حاکم نماید. اما از آنجا که نفسانیات و شهوانیات، در جهت مخالف با عقل هستند، پس رستگاری در آن است که آدمی به مقابله با آنها برخیزد. این همان مطلبی است که بسیاری از ادیان الهی مطرح کرده‌اند و کسانی چون بودا با طرح نظریه "چهار حقیقت" بر آن پای فشرده‌اند.

انسان در نظام فکری رواقی، چیزی جز یک شرط لازم جهت تحقق اهداف لوگوس نیست. انسان یک (Logikos) مشخص است.^{۱۳۱} یک شریک فرعی، موجودی عقلانی با حقوق و موقعیت خاص خودش. رابطه او با لوگوس جهانی براساس قاعده "Telos" زندگی هماهنگ فرد با هستی (τέτακτοῦτως τήφουεῖζην) مشخص می‌شود.^{۱۳۲} بنابراین، در این نظام فکری، انسان جز حلقه‌ای مکانیکی در سلسله علل نیست.

لذا در مجموع، می‌توان گفت که از نظر رواقیون، عالم مجموعه‌ای قانونمند است و همه چیز آن، از نظم و ترتیبی دقیق برخوردار است. این هماهنگی در پرتو عقل میسر است.

عقل یا لوگوس یا همان عامل نظا بخش عالم، فعال (active) است، که عالم مشهود و محسوس و هماهنگی و نظم آن، همه،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

131. Problems in stoicism, P.179.

132. Ibid. P.179.

منابع

1. Albright, W.F., The Supposed Babylonian Derivation of the Logos, Journal of Biblical Littrature .
2. Barrett,C.K., The New Testament Background,U.S.Harper Row Publishers, 1961.
3. Bultmann,R.,Primitive Christianity,translated by R.H.,Fuller, New York,1958.
4. Burnet,J.,Greek Philosphy,(Thales to Plato), London .
5. Dagobert,D., Dictionary of Philosphy, 1962 .
6. Encyclopaedia of Britanica, Vol. 14., U.S.A., 1973.
7. Frankfurt,H.,Jacobson,T., Before Philosophy,Pelican. Books,1951.
8. Freeman,K.,Ancillia to the Pre-Socratic Philosophers, (A complete translation of the Fragments in Diels,) Harvard Univer - sity Press 1977.
9. Guthrie,W.K., The Greek Philosophers from Thales to Aristotal, New York, Harper Colophon Books, 1975.
10. Kittle,G., Theological dictionary of the N.T., Los Angeles, 1964 .
11. Mills, L.H., Zarathushtra and Greeks, 1903.
12. Stock, St., G., Stoicism, New York, 1972 .
13. Watson, G., " The Natural Law and Stoicism ", Problems in Stoicism, ed., A. A. Long, London, 1971.
14. Wolfson H., A., Religious Philosophy,New York, Harvard Univer - sity Press, 1965.
15. Zeller, E., A History of Greek Philosophy, Vol.2., London 1881 .

۱۶. افلاطون، تیمائوس و کریتیاس، محمدحسین لطفی، خوارزمی ۱۳۵۱.
 ۱۷. سزاکبر: اپانیاشادها، ترجمه محمد دارا شکوه، تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، تهران، ظهوری ۱۳۵۶.

۱۸. شایگان، داریوش، ادیان و مکتبهای فلسفی هند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۶.
 ۱۹. ریگ ودا، تحقیق و ترجمه دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی، تهران، نقش نقره ۱۳۴۲.
 ۲۰. یسنا، تفسیر و تالیف پورداود، تهران، ۱۳۳۴.
 ۲۱. یشتها، گزارش ابراهیم پورداود، به کوشش بهرام قره‌وشی، تهران، دانشگاه تهران ۱۳۵۶.